

اشاره

در بخش های پیشین مقوله «عرفانِ عبودیت محور» مطرح شد که عرفانِ قرآنی و سلوکِ وحیانی بر گوهر بندگی و جوهر عبودی مبتنی است و عزت عارف، در عبودیت الهی رقم می خورد. عبودیت، جوهری است که گُنه و درون مایه آن، ولایت الهی است؛ یعنی رسیدن به اینکه تحت تدبیر محض خداوند و اراده الهی است. در این مقام، عبد سالک، چیزی غیر از آنچه معبودش اراده کند، نخواهد داشت و همه شؤون حیات و هستی اش فانی در خدا است و جهان فانی و باقی را فدای شاهد و ساقی می کند. او چنان اعتلایی می یابد که از خوف جهنم و شوق جنت عبور می کند و عشق بندگی و شوق دیدار، همه هستی اش را پوشش می دهد. اکنون پرسش این است که در «عرفان عملی قرآنی» چه حقیقتی است که عارف و سالک را به منزلت «عبدیت» و آن گاه مقام «عبدیت» می رساند و تاج کرامتش و جایزه سلوک و ریاضتش، «عبده و رسوله»، «نعم العبد»، «أسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی. . .»، «فاوحی الی عبده ما اوحی» و. . . خواهد شد؟ راز و رمز سلوک عبودی در چیست؟

ولایت محوری

پاسخ آن است که عرفانِ قرآنی-عترتی، عرفانِ مبتنی بر هدایت انسان کامل معصوم است؛ عرفانی است که ساختار و جانمایه اش، بر ولایت قرار گرفته و تعریف شده است؛ ولایت به معنای معرفت، محبت و پیروی از خلفای الهی؛ ولایت انسان هایی که مظاهر اسمای جمال و جلال الهی اند و واسطه فیض و فضل ربوبی. مگر در عرفان، مرشد، پیر راه، خضر طریق، راهنما و. . . از ضروریات سیر و سلوک تا درجه شهود معرفی نشده است؟ مگر اطاعت محض و تبعیت صرف از چنین راهنمایان و راهبرانی مطالبه نشده است؟ حال باید پرسید کدام انسان ها صلاحیت تام و تمام برای راهبری و راهنمایی و هدایت همه جانبه و آن گاه تبعیت کامل را دارند؟ به راستی چه کسانی اند که پذیرش ولایت آنها به معنای پذیرش مرجعیت اعتقادی، اخلاقی-سلوکی و اجتماعی، و عشق ورزی و مهرورزی محض به آنها سرمایه سلوک و -از همه مهم تر- سیر در صراط مستقیم الهی خواهد بود؟ مگر پیامبر اکرم⁶ و عترت پاکش، چنین مقام و منزلتی ندارند؟ چه عقلانی و دل پذیر است که انسان صائر و سالک الی الله خویشتن را به چنین انسان هایی بسپارد و سرسپرده و دل داده آنان باشد که معیت معرفتی-معنویتی با آنان و حشر عقلی و روحی با چنین انسان هایی که آئینه داران حقند، انسان را الهی کرده و به سر منزل مقصود می رسانند.

انسان هایی که فتح قله های کمال و تکامل، تنها در همراهی با آنها و فهم آموزه های آنان و انجام دستورات آنها و تخلق به اوصاف ملکوتی آنان ممکن خواهد شد؛ آنان که در مقام عصمت قرار گرفته و الگوی تمام عیارند و عرفان علمی و عملی مبتنی بر صدق و حق را فراروی انسان قرار می دهند. ذره ای کژی، تخلف و اختلاف در صراط آنان نخواهد بود و عرفان جامع و کامل را نشان می دهند.

انسانی که تحت تعلیم و تربیت انسان کامل معصوم (ع) قرار می گیرد و بینش، گرایش، کنش و واکنش های او تحت تأثیر آن آموزه ها و گزاره ها است، به یقین به سعادت می رسد و مشرب و مسلک آنان را یافته و در مسیری قدم می گذارد که قدمگاه صدق و سپس قرارگاه صدق است که فرمود: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ؛ و به کسانی که ایمان آورده اند بشارت ده که برای آنها، سابقه نیک [=نیک نامی و پاداش] نزد پروردگارشان است»¹ یا «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ، فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ؛ به یقین پرهیزکاران در باغ ها و نه‌رهای بهشتی جای دارند، در جایگاه صدق نزد خداوند حاکم مقتدر»² یعنی «عند الرب» و «عند الله» خواهد شد و بین جنبه های خلقی و حقّی در ساحت سلوک جمع خواهد کرد. به تعبیر علامه طباطبائی: در ثبوت و تحقق صراط ولایت که در آن انسان مراتب کمال باطنی خود را طی کرده و در موقف قرب الهی جایگزین می شود، تردیدی نیست.³

آری؛ انسان ولایی می تواند در پرتو ولایت معصوم، به مراتبی از ولایت یعنی انکشاف واقعیات باطنی، قرب و فنای حق دست یابد و راه توحید را در پیش گیرد، تا به اوج عرفان که توحید ناب است، برسد. سالک، تحت تدبیر و راهبری ولی خدا می تواند به معرفت های شاهدانه و عشق و محبت های صادقانه واصل شود، و در همه مراحل از حقیقت حکایت دارد نه مجاز و خیال، تا از همه حجاب ها از جمله حجاب خودیت خارج شود و به محبوب برسد.

بنابراین ولایت پذیری انسان کامل و حجت الهی است که انسان را از ولایت شیطان به ولایت رحمان و از جهل به مراتب عالی نور و علم سوق و سیر می دهد. دل چنین سالکی، تنها با یاد و نام خدا آرام گرفته و غایتی جز قرب الی الله و لقاء رب ندارد. او، پیوسته در بستان یاد خدا به تفرّج پرداخته و در گلستان رضای الهی سیر می کند و حیات معقول و معنوی یا حیات طیّبه تحصیل می نماید و با نور خدا زندگی می کند. ولایت پیامبر اکرم⁶ و عترت پاکش: و استجاب دعوت آنها در قول و فعل، عامل حیات جاودانه و آرامش پایدار و نورانیت و معنویت حقیقی و ماندگار خواهد شد؛ چنانکه فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد»⁴.
«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ؛ آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، [= کافر بود و ایمان آورد] و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود»⁵.

که آنان هدایت به امر داشته و سالک را بر اساس استعدادهای ذاتی و اکتسابی اش، تا آخرین مراحل تکامل به پیش می برند و غیر از ارائه طریق، ایصال به مطلوب می کنند؛ چنانکه فرمود:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بَايَاتِنَا يُوْقِنُونَ؛ و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما (مردم را) هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند»⁶ یا «و جعلناهم أئمةً يهدون بامرنا؛ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما، (مردم را) هدایت می کردند»⁷.

معیار انتخاب استاد

با وجود چنین آموزگارها و آموزه هایی، عقلانی است که انسان اگر به دنبال استاد راه و پیر طریقی نیز می گردد لازم است پیر طریق را نیز با چنین معیارهایی سنجش و ارزیابی کند، و عالمی زاهد و ربانی را به عنوان استاد انتخاب کند که بر نظام فکری او ولایت محوری حاکم باشد و شاگردان را نیز به قرآن و اهل بیت: دعوت کند نه به

خود. و مگر همه افتخار استادان سیر و سلوک در ساحت عرفان اسلامی، این نبود و نیست که سلسله آنها در نهایت به امامان هدایت و نور وصل می شود؟ و همه عزت و آبروی آنها در همین است که به امیرالمؤمنین⁷ ارتباط دارند؟ حال که ما طبق اندیشه شیعی و عرفان اهل بیت: به چنین سرچشمه های زلالی متصل هستیم، چرا چشم به چهره های دیگر بگشاییم که قطب سالک قرآنی، باید مقام امامت و ولایت داشته باشد. واژه «قطب» در سخنان حضرت علی (ع) در جریان امامت شناسی آمده است:

«أَنْ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى»⁸ که انسان کامل معصوم (ع) امام مبین است و جامع جمیع مراتب علم و عمل و مصداق فرقان.⁹ علامه طباطبایی (ره) فرمود:

در تفسیر آیه «وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» و (یاد کنید) هنگامی که پروردگار ابراهیم، او را با دستوراتی آزمود؛ و او به طور کامل از عهده آنها بر آمد. خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. «¹⁰ امام آن شخص هادی است که موجودات را از جنبه ملکوتی هدایت و رهبری می کند. مقام امامت، یک نوع ولایت باطنی بر اعمال مردم است که توأم با هدایت می باشد. هدایت، اینجا به معنای رساندن به مقصود است، نه تنها راهنمایی و ارائه طریق که کار پیغمبران و رسولان، بلکه عموم مؤمنانی است که از راه موعظه و نصیحت، مردم را به سوی خدا دعوت می کنند. . . .¹¹ آری؛ پیامبر و امامان: قطب، ولی الله و خلیفه الله، بوده و صلاحیت راهنمایی و رهبری را دارا هستند. انسان بیدار و بینا در ناحیه سیر و سلوک، خویشتن را تنها و تنها به آنان و شاگردان راستین آنان یعنی علمای ربانی زاهد راه رفته می سپارد، تا ذره ای از صراط مستقیم سلوک منحرف نشود؛ پس عرفان منهای ولایت، در حقیقت، عرفان نیست چه اینکه ولایت، مُحْ و اساس عرفان است.

از دیدگاه قرآن، سیر و سلوک منهای «ولایت» معنایی ندارد؛ لذا استجابت دعوت خدا و رسولش⁶ و داشتن «ولایت» اهل بیت عصمت و طهارت: که توأم با معرفت به حق آنان و محبت حقیقی به آنها است، دارای اصالت و موضوعیت است؛ زیرا سالک، راه به جایی نمی برد، مگر از رهگذر کوی ولای چنین انسان هایی که حجت خدا، وجه ربّ و کلمة تامة حق هستند. امام سجاد⁷ فرمود:

«نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقیم»؛¹² صراطی که به تعبیر پیامبراعظم⁶: «ادَّق من الشَّعْر و أَحَد من السَّيْف و أَظْلَم من اللَّيْلِ»¹³ است، در سنت و سیره علمی و عملی پیامبراکرم⁶ و عترت پاکش: ظهور و تجلّی می یابد. در حدیثی از امام حسین (ع) آمده است:

«آیها الناس! انّ الله عزّوجلّ ذکره ما خلق الخلق الاّ لیعرفوه، فاذا عرفوه عبّده و اذا عبّده استغنوا بعبادته عن عبادة ماسواه». فقیل رجل: «یا بن رسول الله! ما معرفة الله عزّوجلّ؟» فقال: «معرفة أهل كل زمان امامهم الذی يجب علیهم طاعته». ¹⁴ در این حدیث حسینی، عرفان به خدا با عرفان به امام و امامت و اطاعت از او معنا شده است. این است که فرمودند:

بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عُرْفَ اللَّهِ وَ بِنَا وَحْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى¹⁵

پس عرفان بی ولایت، عرفان نیست و انسان را به مقصد اعلا نمی رساند. میان عبادت ها و آموزه های اسلامی، چیزی مهم تر و با ارزش تر از «ولایت» نیست؛ چنانکه فرمود:

وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ مَّا تُودِي بِالْوَلَايَةِ يَوْمَ الْغَدِيرِ¹⁶

مَثَل اهل بیت: مثل کشتی نوح معرفی شده است که هر کس داخل آن شود، نجات یافته و هر کس آن را ترک

کند، غرق و نابود می شود. 17 در تفسیر المیزان آمده است که امام صادق (ع) فرمود: اية «يا أيها الذين آمنوا استجيبوا لله وللرسول إذا دعاكم لما يحييكم» 18 درباره ولایت علی (ع) نازل شده است؛ 19 پس اسلام مبتنی بر نبوت و امامت، عرفان متکی بر نبوت و امامت را ارائه می دهد و «ولایت» در سیر و سلوک اسلامی و قرآنی؛ نقش کلیدی دارد. در تفسیر «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» از ابن عباس نقل شده است که پیامبر اکرم 6 فرمود: «قولوا معاشر العباد اهدنا الى حب النبي و أهل بيته» 20 پس هندسه عرفان عملی و سیر و سلوک و حیانی براساس معرفت و محبت پیامبر اسلام (ص) و عترت پاکش ترسیم شده است؛ چه اینکه محبت به انسان کامل معصوم (ع) اگر از سر معرفت حقیقی و اطاعت پذیری خالصانه باشد، سالک را به غایت عارفان و نهایت آمال مشتاقان می رساند و هرگز انحراف، التقاط، تحریف، تحجر و تجدّدگرایی محض که از آسیب های عرفان های صوفیانه، مدرنیستی و نوپدید و یکسونگرانه هستند، دامن گیر او نمی شوند.

در عرفان ولایی، درونگرایی و برونگرایی، درد خدا و خلق، عبادت خدا و خدمت به خلق، اعتدال، و پرهیز از افراط و تفریط، مورد عنایت است. عارف سالک، رقیقه ای از حقیقت وجودی انسان کامل است؛ چه اینکه پیر طریق و شیخ راه و مُراد او، خلفای الهی و حجج بالغة حق هستند و چنین سالکی هرگز از صراط شریعت محمدی (ص) انحراف نیافته و عرفان را وسیله ای برای دگان داری و توّرم نفس شیطانی خویش و فریب مردم قرار نمی دهد؛ پس معنویت و قرب حاصل از چنین سیر و سلوکی، دارای عطر محمدی (ص) و علوی (ع) است. پیامبر، علی و فاطمه زهرا: محور اصلی و قرارگاه نهایی چنین عارفان و سالکانی هستند و فرزندان فاطمه و علی 8 عهده دار هدایت این دسته از سالکان مجذوب یا مجذوبان سالک خواهند بود؛ بنابراین عرفان قرآنی و سلوک و حیانی، مبتنی بر عنصر «ولایت گرایی» است و مراحل و منازل چنین سیر و سلوکی بر مدار ولایت می گردد.

پی نوشت ها :

1. سوره یونس: 2.
2. سوره قمر: 54-55.
3. شیعه، محمد حسین طباطبایی، به کوشش سید هادی خسرو شاهی، اول، 1387، بوستان کتاب، قم.
4. سوره انفال: 24.
5. سوره انعام: 122.
6. سوره سجده: 24.
7. سوره انبیاء: 73.
8. نهج البلاغه، خ. 3.
9. ر. ک: تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 379، المیزان ج 17، ص 72، تفسیر علی بن ابراهیم، ج 2، ص 212 و . . .
10. سوره بقره: 124.
11. تفسیر المیزان، ج 1، ص 275-276.
12. تفسیر نورالثقلین، ج 1، ص 22.
13. باریک تر از مو، برنده تر از شمشیر و ظلمانی تر از شب است. (ر. ک: علم الیقین، ملامحسن فیض کاشانی، ص 69)

14. «ای مردم! پروردگار عالم، آدمی را نیافرید، مگر برای آنکه او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند، به عبادت او برخیزند و در اثر بندگی او، از عبادت ماسوای خداوند بی نیاز شوند». . مردی پرسید: «ای پسر رسول خدا! معرفت خدا چیست؟» فرمود: «معرفت به امام وقت؛ همان امامی که طاعت او بر بندگان خدا واجب شمرده شده است» . بحرالمناقب، ص 128، لمعات الحسین (ع)، علامه سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، ص 2.

15. کافی، ج 1، ص 145.

16. همان، ج 2، ص 21.

17. بحارالانوار، ج 23، ح 3، ص 105.

18. سوره انفال: 24.

19. تفسیرالمیزان، ج 9، ص 78.

20. شواهد التنزیل، ج 1، ح 87 و ر. ک: پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ج 9، ص 410.